

عشق، عرفان و روانکاوی دکتر شاهرخ علیمرادیان

۱۹۹ در یک محیط دانشگاهی، در پاریس ضمن صحبت با دوستان ایرانی گفتم که در تهران سخنرانی راجع به روانکاوی غربی و عرفان خواهم داشت، وقتی به دوستان نگاه کردم انعکاس این سخن را در چهره آنان دیدم، اگر درست تشخیص داده باشم حالتی از علاقمندی و تعجب بود! چرا؟ اجازه می‌خواهم که بگویم چرا، چون موضوع سخنرانی موضوع بزرگی است. صحبت از دو دریاست، دریای روانکاوی (غرب) و دریای عرفان (شرق). حال وظیفه من نیز در این مکان پیرامون سخن گفتن از این دو دریای دانش بشری کاری دشوار است. امیدوارم بتوانم این وظیفه را بقدر بضاعت اندکم انجام دهم.

مولانا می‌فرماید:

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم بقدر تشنگی باید چشید

عرفان و روانکاوی دو مکتبی هستند که دارای دو بخش نظری و عملی، تئوری و پراتیک، برای رشد و تکامل انسانند. روانکاوی و عرفان چه شباهت‌هایی به هم دارند؟ سعی می‌کنم مطالب خود را فهرست وار ذکر کنم:



بسیاری از سفرهای بیرونی را ما برای فرار از واقعیت‌های ناراحت‌کننده انجام می‌دهیم در حالی که در عرفان سفر درون را برای کشف واقعیت‌های ناراحت‌کننده و نه فرار از آنها، انجام می‌دهند. واقعیت‌های ناراحت‌کننده‌ای که از کمبودها و شکست‌ها در ضمیر ناخودآگاه ما قرار دارند و خودمان هم نمی‌دانیم چیستند؛ ولی می‌خواهیم آنها را کشف کنیم.

۱- در یک نگاه هر دو، مقوله شناخت درون آدمی هستند. هر دو می‌خواهند تضادهای درونی ما را کشف کنند و آنها را به وحدت و انسجام تبدیل کنند. برای این روند، که در اصطلاح خودیابی و خودشناسی می‌نامیم، آنها به کاوش و بیان کردن ضبط‌ها و خاطرات گذشته می‌پردازند تا به سرچشمه احساسات اصیل برسند و بر این روش تأکید می‌ورزند. هر دو می‌خواهند با استفاده از نیروهای درونی و درون‌نگری از مادیت به معنویت برسند.

روانکاوی بر اساس یافته‌های زیگموند فروید در ابتدای قرن بیستم با کشف یک مفهوم علمی - تجربی بنام ناخودآگاه در انسان شکل گرفت. محور اصلی کار آن کشف ناخودآگاه است و اینکار را بازننده کردن خاطرات کودکی و احساسات خفته و بیاد آوردن ناکامی‌های گذشته انجام می‌دهد.

هر بنای کهنه که آبادان کند

نه که اول کهنه را ویران کند

عرفان نیز بر کار کشف و بیان آنچه که در قلب یعنی منبع احساسات ناخودآگاه وجود دارد و پاک شدن از احساسات رذیله تأکید می‌کند. آنها با کشف توانایی‌های اصیل و خلقتی آدمی پیش می‌روند. خودیابی و خودشناسی با روش یادآوری صحنه‌های صدمه‌زای گذشته و حوادث ناگوار و کامهای واژه و خلاصه همان چیزی که پدران و مادران می‌گفتند: «بزرگ

می شوی، یادت می رود!» کار ساده‌ای نیست. سفر ما به درون وجود خویش سخت تر از سفرهای ما به بیرون و شهر و دیاری دیگر است. یک نکته این است که بسیاری از سفرهای بیرونی را ما برای فرار از واقعیت‌های ناراحت کننده انجام می دهیم در حالی که در عرفان سفر درون را برای کشف واقعیت‌های ناراحت کننده و نه فرار از آنها! انجام می دهند. واقعیت‌های ناراحت کننده‌ای که از کمبودها و شکست‌ها در ضمیر ناخودآگاه ما قرار دارند و خودمان هم نمی دانیم چیستند؟ ولی می خواهیم آنها را کشف کنیم.

به عزم بادیه رفتن به از نشستن باطل

اگر مراد نیابم به قدر وُسع بکوشم

گذشته آدمی در عرفان و روانکاوی، نه تنها نباید فراموش شود بلکه باید بازسازی و بطور فعال احساس شود، این راهی است تا انرژی محبوس شده در ضمیر مغفوله آزاد شده و سلامت از پس آن بدر آید.

مولانا می فرماید:

گنج و گوهر کی میان خانه هاست

گنج‌ها پیوسته در ویرانه هاست

در عرفان و روانکاوی برای دست یابی به درجات عالی روحانی عشق و سرچشمه محبت که همانا رشد روحی و تصعید انرژی حیاتی (لبیدو) است، می باید خاطرات گذشته و ضبط‌ها و ذهنیت خود را زیر و زبر کنیم. مشکل این است که یاد آوری این خاطرات حتی برای انسانهای کاملاً "هنجار که از عصبیت و نوروزیته رنج نمی برند دارای درد و سختی است و احساس ناخوش آیند تجربه ناکامی گذشته را دارد. ولیکن وقتی ما خاطرات صدمه زای گذشته را بیاد بیاوریم، کدهای شیمیایی و نوروترانسمیتورهای مربوطه در سیستم اعصاب عوض میشوند و انرژی‌های محبوس شده آزاد می گردند.

گر شود آینه دل صاف و پاک

نقش‌های برون از آب و خاک

در نظر بزرگان تصوف بویژه مولانا، مرد کامل کسی است که دنیا و آخرت و صورت و معنی را با هم جمع کند و زندگانی معنوی او را از حیات دنیایی باز ندارد و چنین کسی را «ذوالعینین» می نامند که جمال مادیت را با کمال معنویت ببیند. عرفا می گویند که چون دل از زنگار هوی و هوس پاک شود و صافی و بی آلوده گی گردد (پالایش روانی) چهره معانی الهی و اسرار نهان

در آن آینه نمودار می شود و لذا زدودن خشم و نفرت، و پاک کردن ضمیر در صوفیان و سالکان شرط اول برای وصول به حقیقت است.

۲- روانکاوی به روش تجربی که در اوائل قرن بیستم توسط فروید بنیان گذاشته شد و بعدها روان درمانی کلاسیک یا آنالیز پسیکو-سکسونل Psycho-sexuelle نامیده شد، زبان و ادبیات مخصوص به خود را دارد که امروزه واژه های این ادبیات برای بسیاری مردم دنیا شناخته شده است و زبان آن مثل «ضمیر ناخودآگاه»، «من برتر» و «نهاد»، فانتاسم، اودیپ و... را مردم در محاورات روزمره بکار می برند. ولی ترکیب این واژه ها و مفاهیم آن برای همه شناخته شده نیست و لذا این واژه ها را گاهی به اشتباه بکار می برند. جالب اینجاست که عرفان ایران زمین قرن ها قبل از فروید موضوعات رشد روحی و موانع این رشد را بزبان ساده و عام پسند، بزبان نظم با شعر سروده است و با ادبیات عرفانی آنها را برای مابه یادگار گذاشته است.. عارفان ما حافظ و مولانا و نظامی و... قرن ها قبل از فروید مفاهیم روانشناختی و حرکت نیروهای روانی را به شعر و غزل گفته اند و ما می دانیم که ادبیات، اوج هنر ارتباطات آدمی است و شعر اوج هنر ادبیات است.

۲۰۲

یک نکته مشترک و بسیار مهم در عرفان و روانکاوی، مفهوم پدیده ای بنام «عشق» است. در عرفان، عشق جوهر هستی است و در همه موجودات جاری و ساری است و بطریق اولی در انسان نیروی اصلی حیات است. عشق، زیست مایه و سرمایه ازلنی زندگی است. در نظام عرفانی عشق موتور محرکه نظام هستی است. این نظام از خداوند در بالاترین درجه تا موجودات و گیاه و جماد درجه بندی می شود. جوهر هستی که عشق و محبت نامرئی است در موجودات درجه بندی می شود و هر موجود به اندازه ظرفیت خود دارای نیروی عشق است. در این نظام گل به آفتاب عشق می ورزد و خاک به گیاه؛ عشق در انسان با عقل توأم شده است و به انسان اختیار و تفکر داده است. همین جا عرفان معتقد است که عقل در خدمت عشق است و برای درک هستی و رسیدن به بالاترین درک یعنی خداوند عقل کافی نیست بلکه عشق و احساسی درونی لازم است و عقل باید در خدمت آن باشد. از نظر روانکاوی غرایز یعنی نیروی حرکت دهنده آدمی به طرف حرکت مادی متعددند، از نظر روانکاوی کلاسیک با اهمیت ترین غریزه زندگی، غریزه جنسی است و رشد شخصیت در گرو غریزه جنسی است که بصورت گسترده ای تعریف می شود؛ و لذا غریزه جنسی را فقط برای شهوت در نظر نمی گیرند بلکه

شکلی از انرژی روحی است که بر حسب شرایط محیط قابل تبدیل و تغییر به اهداف غیر جنسی است. اشتیاق و شهوت اولیه برای لذت بردن زیست مایه یا لیبیدو نام دارد. با کمی دقت متوجه می شویم که این مفهوم مترادف عشق در مکتب عرفاست. لیبیدو می تواند روی افراد و یا اشیاء خارج از خود متمرکز شود. بنابراین اگر شما کسی را دوست دارید فروید می گوید که لیبیدوی شما (عشق) بر روی آن فرد بخصوص سرمایه گذاری شده است. بدین ترتیب در خدمت تولید مثل بودن غریزه جنسی در مرحله دوم اهمیت قرار دارد و در مرحله اول تکانه های جنسی ورشد پسیکوسکسوال در قالبی معنی می یابد که در برگیرنده تمام انگیزه های مهر ورزی و دوستانه ای باشد که واژه بسیار مهم عشق به آن اطلاق می شود. بنابراین در اثر تصعید غریزه جنسی عشق یا **Amour** بدست می آید.

افزون بر این عشق، جوهر هنر است و در ناخودآگاه هنرمند به گفته کارل گوستاو یونگ ادراک و احساس «ناخودآگاه جمعی» و بزعم ادیان الهی «ناخودآگاه فطری» یا «فطرت» وجود دارد. عرفان و روانکاوی هر دو بدنبال رشد و تکامل روح آدمی و تصعید نیروی حیاتی فطری یا لیبیدو هستند. آنان می خواهند زیست مایه ازلی (عشق) را زنده کنند. اما این وضعیت رسیدن به کیمیای صفای درونی و قلبی چگونه انجام

بنابراین اگر شما کسی را دوست دارید فروید می گوید که لیبیدو شما (عشق) بر روی آن فرد بخصوص سرمایه گذاری شده است. بدین ترتیب در خدمت تولید مثل بودن غریزه جنسی در مرحله دوم اهمیت قرار دارد و در مرحله اول تکانه های جنسی ورشد پسیکوسکسوال در قالبی معنی می یابد که در برگیرنده تمام انگیزه های مهر ورزی و دوستانه ای باشد که واژه بسیار مهم عشق به آن اطلاق می شود. بنابراین در اثر تصعید غریزه جنسی عشق یا **Amour** بدست می آید.



می شود؟ این امر با غور در خویشتن، با کشف خویشتن، (کشف ناخودآگاه) و پرداختن به سیر و سلوک درونی و طی طریق معرفت بدست می آید. یک توصیه در هر دوروش این است که راهنما و رفیق همراه باید داشت که در مکتب فروید بصورت روانکاوی مجرب، و آموزش دیده و در ادبیات عرفانی بصورت پیری فرزانه یا دلیل راه و یاپیر مغان تصویر شده است.

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن

ظلمات است، ترس از خطر گمراهی

در عرفان و روانکاوی باید حجاب از ملاحظات رفتارهای بیرونی یعنی نقش های آگاه برداشته شود تا ادراک آدمی به دنیای ناخودآگاه برسد. در بسیاری از مردم این دنیای ناخودآگاه عمدتاً توسط ناکامی ها، دردها و رنج ها برنامه ریزی شده است. در حالیکه یک فرد مضطرب است، از دیدگاه روانکاوی او مملو از عشق یا لیبیدو یعنی استعداد و توانایی هایی است که از نیمه راه برگشته و به منزل نرسیده است.

۳- عقل گرایی Rationalism و باصطلاح عاقل و فهمیده و منطقی بودن چیز خوبی است ولی روانکاوی نیست. فروید گفت که منطق ناخودآگاه با منطق آگاه و صوری فرق دارد. در روانکاوی برای شناخت از لایه های عمیق وجود خویشتن باید برده های عقل و منطق صوری کنار رود. عرفان می گوید ضمیر ناخودآگاه که آنرا اودی مکاشفه (انتویسیون) گفته اند فراتر از عقل است. آنجا سرزمین عشق است و احساسی است درونی و معنوی که باید کشف شود. در این جا برای سالک انگیزه ای قوی لازم است که بتواند فراتر از عقل برود. حافظ می فرماید:

عقل می خواست از آن شعله چراغ افروزد

برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

و مولانا می فرماید:

آزمودم عقل دوراندیش را

بعد از این دیوانه سازم خویش را

در اینجا عقل حسابگر، نشانی از ضمیر آگاه و دیوانگی نشان ضمیر ناخودآگاه شاعرست. و در غزلی دیگر می گوید:

ما راز منع عقل مترسان و می بیار

که این شحنه در ولایت ماهیچ کاره است

در این شعر اخیر، از منظر نقد روانکاوی، منع عقل همانا امر و نهی والدی و باید و نباید ها و پاره‌ای از دستورات اخلاقی است که کار بخش والد درون Super Ego حافظ است. ولایت حافظ، ولایت ناخودآگاه است، در این وادی دستورات والد اجتماعی و فردی موجود نیست بلکه خواسته‌های اصیل نهاد Id و مکاشفه بالغانه برای رسیدن به توانایی‌های عشق موجود است.

۲۰۵

روش عرفا هرچند به روش‌های فلسفی نزدیک است ولی اختلاف مهم آن با فلسفه در این است که عرفا چندان توجهی به استدلال و برهان عقلی ندارند. عارف راه وصول به حقیقت را در شهود باطنی می‌داند و حقیقت باید از درون آدمی کشف شود. بسیاری از عارفان عقل را تحقیر کرده و آنرا در طریق معرفت مرکبی کند و ضعیف می‌دانند:

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود

۴- بنابراین عرفان و روانکاوی هر دو سفری را برای شناخت درون آغاز می‌کنند. به کشتی می‌نشینند و به دریای گذشته می‌زنند تا در آنسوی دریا به سرزمین توانایی و بهشت ایده‌آل و ساحل عشق برسند. برای این راه پر خطر انگیزه‌ای درونی لازم است که آنرا در عرفان تمایل و کشش درونی عشق بطرف خداوند و در روانکاوی نیروی حیاتی سلامت و انرژی اولیه روان یا لیبیدو نام نهاده‌اند.

عشق دردانه است و من غواص و دریا می‌کده

سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر برکنم

در ضمیر ناخودآگاه رنج‌ها و غم‌ها در کنار شادی‌ها و توانایی‌ها به همزیستی ادامه می‌دهند. کار دستگاه روانی چنان است که در ضمیر ناخودآگاه امیال و احساسات متضاد و ضد و نقیض در کنار هم نگهداری می‌شوند. در آنجا عشق و نفرت در کنار یکدیگرند.

عرفان و تصوف به نقل از شیخ بزرگ عطار نیشابوری هفت مرحله دارد و در طی این مراحل تزکیه و پالایش نفس صورت می‌گیرد. پا گذاشتن در این مراحل عین عشق است و اساساً عشق چیزی جز جستجوی عشق نیست! و جوینده یابنده است. «هفت شهر عشق را عطار

جالب اینجاست که عرفان نیز بر همین باور است که موضوع خشونت و اگرسیویته، حتی حالاتی چون سادیسیم و مازوخیسم و حالاتی چون خودخواهی، دشمنی و خود محوری و.. مربوط به فطرت و مادرزادی نیست بلکه نتیجه سر خوردگی و ناکامی نیازهای حقه آدمی است و فی الواقع واکنشی است بر ظلم‌هایی که از بدو تولد در مسیر تکامل رشد آدمی مانع ایجاد کرده‌اند.

گشت ماهنوز اندر خم یک کوچه ایم.»

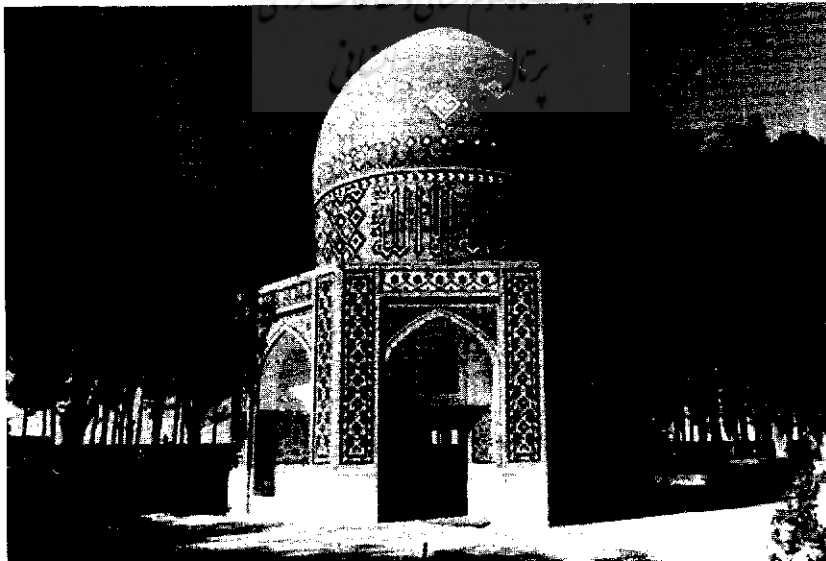
مرحله اول عرفان برای سالک راه خودشناسی و خودیابی «طلب» است و آخرین مرحله «فنا» است. در تمام این سفر نیرو و موتور محرکه عبارت از اشتیاق و رسیدن به سرچشمه الهی و ازلی است. عرفا معتقدند که عشق نیروی بالنده یا تکاملی است و مارا به سوی تکامل می‌برد و از نیازهای مادی به طرف اهداف روحانی می‌کشد، که در همه موجودات طبیعت و بطور کلی در هستی جاری و ساری است.

سعدی در گلستان می‌فرماید:

نه بلبل بر گلش تسییح خوانی است

که هر خاری به تسییحش زبانی ست

در روانکاوی بابازسازی صحنه‌های مخرب و صدمه زادر گذشته شور و شوق حیاتی آدمی (لبیدو) که در محاق افتاده است جلوه‌ای دوباره می‌یابد. در یک فرد عصبی، سرمایه عشق و انرژی روانی در رفتار و احساس و اندیشه تخریبی سرمایه گذاری شده است و باید تغییر و



تحول یابد و به اهداف معنوی و اجتماعی و انسانی معطوف شود. انرژی می تواند در سازندگی سرمایه گذاری شود و این همانا تصفیة لیبدو یا Sublimation است. همین روند در عرفان با سعی و کوشش باریاضت و از طریق روند «منزل به منزل، طی مراحل» بدست می آید. عرفان درجانی دارد، همان طوریکه موضوعات سلامت روانی و نیز پاتولوژی روان و دور شدن از سلامت نیز درجات دارد، درجه خفیف - متوسط و شدید. و درجات خفیف آن ممکن است در همه ما موجود باشد. بنابراین روانکاوی، خود یابی و خود شناسی یک روند فعال و پویاست.

۲۰۷

مولانا در مثنوی می گوید: «تا توانایی دارم در دریا میرانم و چون فرو مانم و پایم از رفتن باز ماند همچون مرغابی به سینه، آب دریا را خواهم شکافت» و بدین طریق آموزه او این است که در جستجوی حق و حقیقت باید تا پای جان کشید و بهر صورت راه طلب را طی کرد.

لنگ و لوک و چفته شکل و بی ادب

سوی او می خیز و او را می طلب

۵- ما اکنون باید روانکاوی را عرفان عملی و مدرن بنامیم. ما بر این باوریم که روند رسیدن به رشد معنوی و کمال، با مبارزه فعال و سعی در حل کردن مسأله غرایز حاصل می شود. غرایز و سائقه ها در روانکاوی ماهیت جسمی و مادی دارند. فروید غریزه جنسی را مادر غریزه ها «ام الغرایز» می داند، ولی رشد روانی آدمی به هیچ روی بابتی بند و باری از قبیل آزاد گذاشتن اسب سرکش غریزه و با شعارهایی چون آزادی جنسی حاصل نمی شود. بلکه با خویشتن داری و کف نفس و ریاضت و با جهت دادن به خواسته های درونی و همزمان با غور و اندیشه در هستی و خلاصه کار با خود شناسی بدست می آید. پس از مرحله خود شناسی، مرحله خدا شناسی است و در پایان، وحدتی با طبیعت و هستی پیدای می شود که انسان خود را جزئی از طبیعت می بیند که همانا کمال انسانی است. این مرحله مطابق با درجه «فتنا» یا «فنا فی اله» در عرفان است و اصطلاحاً گفته می شود که انسان با درون بینی خویشتن، خدا گونه می شود. رسیدن به این درجه بینش و مجاهده نفسانی نیاز دارد و باز هم در این باره سعدی فرموده است:

گرش بینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخارا

از قدیم در مدنیت و شهر نشینی، هم چنانکه در جهان امروز و در میان مدرنیسم و تکنولوژی

نمی‌توان با ناکامی و شکست مواجه نشد، بگفته فروید در جاتی از عصبیت در زندگی مدنی اجتناب ناپذیر است و نمی‌توان بدون ناکامی رشد کرد. و بگفته او، نوروزیته و عصبیت ملالت تمدن است. ما مشاهده می‌کنیم که موفق‌ترین انسانها در خویش احساس درد و فشار ناکامی‌هایی را دارند که در خود پنهان نموده‌اند. احساسات روزمره مردم معمولاً بر اساس ایجاد احساس خوب در نتیجه بدست آوردن تأیید از دیگران است. نیازمند جلب توجه از طرف دیگران هستند که احساس خوش‌آیندی است و بگفته اریک برن Eric Berne معادل بدست آوردن نوازش‌های کودکی است. در این محیط پر تضاد ما برای توجیه خویش به واکنش‌های دفاعی روی می‌آوریم. تعریف از خود و ادعا و غلو در توانایی‌های خویشتن اگرچه به عیان واکنش دفاعی و نوعی خودفریبی باشد، چیز خوش‌آیندی است. ممکن است به انسان تسکین موقت بدهد، اولی می‌دانیم که هر نوع واکنش دفاعی و هرگونه رفتار غیر صمیمی و بازی‌گونه خلاف رشد و تکامل و خودشناسی است و چه بسا که انسان را از خویشتن واقعی دور می‌کند. اینگونه کارها در بهترین حالت برای یک فرد تلقین به نفس است و حل مسأله خوشبختی او نیست!

۶- اکنون می‌خواهم قبل از پایان بحث به یک نکته دو پهلو و یا واقعیت دو پهلو (پارادوکس) اشاره کنم و آن موضوع خشونت یا اگرسیویته Agressivite در روان آدمی است. فروید در سالهای آخر عمر خود مطرح کرد که انسان دارای دو نیروی فطری و غریزی است. یکی برای عشق و سازندگی (لیبیدو) دیگری سائقه، برای خشونت و تخریب (اگرسیویته) است. یعنی برای خشونت و کلیه صفات تخریب در انسان یک علت بیولوژیک و غریزی قائل شد. این نظریه را روانکاوان بعد از فروید عموماً رد کردند. آنان اظهار این فرضیه را بعلت نوعی بدبینی و بن بست در اندیشه فروید پس از مشاهده دو جنگ جهانی تلقی کردند. ولذا «نظریه سائقه تخریب» در سیستم روانی بی اعتبار شده است. جالب اینجاست که عرفان نیز بر همین باور است که موضوع خشونت و اگرسیویته، حتی حالاتی چون سادیسم و مازوخیسم و حالاتی چون خودخواهی، دشمنی و خودمحوری و... مربوط به فطرت و مادرزادی نیست بلکه نتیجه سرخوردگی و ناکامی نیازهای حقه آدمی است و فی الواقع واکنشی است بر سر ظلم‌هایی که از بدو تولد در مسیر تکامل رشد آدمی مانع ایجاد کرده‌اند. در عرفان معتقدند که احساس نفرت، و یا هوی و هوس انتقام از نوع توهم است و صفتی است که بر ما عارض شده

است و ماهیت فطری و جوهری ندارد و بهمین دلیل، این صفات باروش های غور و اندیشه در خویشتن و خودیابی در شخصیت ما قابل تغییر کردن و برطرف شدن است.

خلق را چون آب دان صاف و زلال

واندر آن تابان صفات ذوالجلال

شد مبدل آب این جو چندبار

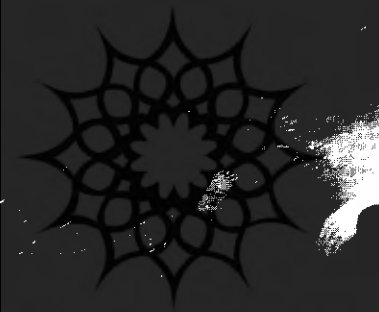
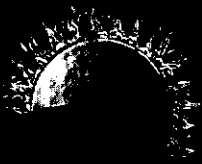
عکس ماه و عکس اختر بر قرار

۲۰۹ در خاتمه وبه گمان ما عمق وجود روانی آدمی سرشار از نیروی حیاتی و اصالت احساسی است و آنچه از تخریب در رفتار دیده می شود، واکنش هایی است که در دوران رشد بخاطر ناهنجاری های محیط در کودک ایجاد شده است. در اثر ناکامی و سرکوبی نیازهای حقه آدمی و بطور کلی ظلم و ستم، خشم ایجاد می شود. خشم و اخورده در ناخود آگاه تبدیل به نفرت و سپس میل به انتقام و تخریب خود و یا تخریب دیگری می شود. و از اینجاست که رفتارهای عصبی بصورت ناهنجاری فردی و اجتماعی تظاهر می نماید. اصولاً عصبیت یک نظام تخریبی است.

در انسان نیروی متحد کننده ای بنام عشق وجود دارد که می توانیم آنرا در روان درمانی با هر نام دیگری چون نیروی فطری نهاد یا ناخود آگاهی جمعی یا «انگیزه سلامت» بنامیم. بسیاری از بیماریهای روانی وقتی ایجاد می شود که بطور کلی انگیزه عشق در او یا کم است و یا سرکوب شده و در محاق افتاده است. در یک فرد در اثر روند بیدار شدن انگیزه عشق، وحدتی بین او و جهان هستی احساس می شود و در اثر دستیابی به این وحدت، درخواست های خود و دیگران، یعنی نیازهای فردی و اجتماعی تعادل بوجود می آید.

گر از دهاست در ره عشق است چون زُمرّد

از برق این زمرّد، تو دفع ازدها کن ♦ ♦



پروژه نگاه علوم انسانی در عصر دیجیتال
رتال جامع علوم انسانی